

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۶

استاد: حجت‌الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

در مباحث گذشته، حکم شرعی و تقسیمات آن بیان گردید. حکم شرعی بر دو نوع است: الف) حکم تکلیفی ب) حکم وضعی و هر کدام دارای خصوصیتی هستند که بیان شد.

حکم تکلیفی در مرتبه ثبوت دارای چند مرحله است: ۱. مرحله ملاک ۲. مرحله اراده ۳. مرحله اعتبار . پس از مرحله ثبوت مرحله اثبات است که در آن از آنچه در مرحله ثبوت بوده، پرده برداشته می‌شود. در این درس به بررسی مرحله اثبات پرداخته می‌شود.

[إذا حللنا عملية الحكم التكليفي نجد انها تنقسم الى مرحلتين: احدهما: مرحلة الثبوت للحكم و الاخرى مرحلة الاثبات و الابرار] و بعد اكمال مرحلة الثبوت بعناصرها الثلاثة - أو بعنصرها الاولين على اقل تقدير - تبدأ مرحلة الاثبات، و هي المرحلة التي يبرز فيها المولى - بجملة انشائية أو خبرية - مرحلة الثبوت بدافع من الملاك و الارادة، و هذا الابرار قد يتعلق بالارادة مباشرة، كما اذا قال: «أريد منكم كذا»، و قد يتعلق بالاعتبار الكاشف عن الارادة، كما اذا قال: «لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً». و اذا تم هذا الابرار من المولى اصبح من حقه على العبد قضاء لحق مولوته الاتيان بالفعل و انتزع العقل عن ابراز المولى لارادته الصادر منه بقصد التوصل الى مراده عناوين متعددة من قبيل البعث و التحريك و نحوهما. و كثيراً ما يطلق على الملاك و الارادة - و هما العنصران اللذان في مرحلة الثبوت - اسم «مبادئ الحكم»، و ذلك بافتراض ان الحكم نفسه هو العنصر الثالث من مرحلة الثبوت - أى الاعتبار - و الملاك و الارادة مبادئ له و ان كان روح الحكم و حقيقته - التي بها يقع موضوعاً لحكم العقل بوجوب الامثال - هي نفس الملاك و الارادة اذا تصدى المولى لابرارهما بقصد التوصل الى مراده سواء انشأ اعتباراً او لا. و لكل واحد من الاحكام التكليفية الخمسة مبادئ تتفق مع طبيعته، فمبادئ الوجوب هي الارادة الشديدة، و من ورائها المصلحة البالغة درجة عالية تأبى عن الترخيص فى المخالفة. و مبادئ الحرمة هي المبعوضة الشديدة و من ورائها المفسدة البالغة الى الدرجة نفسها. و الاستحباب و الكراهة يتولدان عن مبادئ من نفس النوع، و لكنها اضعف درجة بنحو يسمح المولى معها بترك المستحب و بارتكاب المكروه. و اما الاباحة فهي بمعنيين، أحدهما: الاباحة بالمعنى الاخصّ التي تعتبر نوعاً خامساً من الاحكام التكليفية و هي تعبر عن مساواة الفعل و الترك فى نظر المولى. و الاخر: الاباحة بالمعنى الاعمّ، و قد يطلق عليها اسم الترخيص فى مقابل الوجوب و الحرمة فتشمل المستحبات و المكروهات مضافاً الى المباحات بالمعنى الاخصّ لاشتراكها جميعاً فى عدم الالتزام. فالاباحة قد تنشأ عن خلو الفعل المباح من اى ملاك يدعو الى الالتزام فعلاً او تركاً، و قد تنشأ عن وجود ملاك فى ان يكون المكلف مطلق العنان، و ملاكها على الاول لا اقتضائى و على الثانى اقتضائى.

مرحله اثبات

با پایان یافتن تبیین مرحله ثبوت با هر سه عنصری که داشت، نوبت به تبیین مرحله اثبات می‌رسد. مرحله اثبات به معنای ابراز، بیان یا به تعبیر دیگر مرحله ادله می‌باشد.

در این مرحله شارع از مرحله ثبوت پرده بر می‌دارد و آنچه را در مرحله ثبوت رخ داده است، ابراز می‌کند. ممکن است مولا، مرحله ثبوت را با جمله انشائی بیان کند؛ مثلاً بگوید: «حجّ به جا بیاور». این احتمال هم وجود دارد که با جمله‌ای خبری از مرحله ثبوت خبر دهد. مثلاً بگوید: «حجّ بر تو واجب است». هم چنین ممکن است مولا مستقیماً اراده خود را ابراز کند و سخنی از اعتبار به میان نیاورد. مثل این که بگوید: «شوق دارم تا حجّ را بجا بیاوری».

و نیز ممکن است از اعتبار که کاشف از اراده اوست، خبر دهد. مثل آیه شریفه: «و لله على الناس حج البيت من استطاع عليه سبيلاً»^۱ یعنی برای خدا بر ذمه مردم، حجّ خانه خدا است، هر کس که استطاعت رفتن به سوی این خانه را دارا باشد.

خلاصه

در مرحله اثبات مولا از آنچه که در ثبوت حکم رخ داده است، اطلاع می‌دهد و آنچه را که در مرحله ملاک، اراده و اعتبار طی شده است، بر زبان می‌آورد. و چه بسا اگر مولا به زبان نیاورد بر مکلف پوشیده و پنهان بماند. به عبارت دیگر، مکلف به آنچه که در نفس مولا شکل گرفته، راهی ندارد مگر خود بیان کند.

تطبیق

و بعد اکتمال^۲ مرحله الثبوت بعناصرها الثلاثة - أو بعنصرها الاولين على اقل تقدير - تبدأ مرحلة الاثبات، و هي المرحلة التي يبرز فيها المولى - بجملة انشائية أو خبرية - مرحلة الثبوت^۳ بدافع^۴ من الملاك و الارادة،

بعد از اینکه مرحله ثبوت با عناصر سه‌گانه‌اش کامل شد - یا حداقل به دو عنصر اولیه خود (ملاک و اراده) - مرحله اثبات آغاز می‌شود و آن است مرحله‌ای که مولا در آن ابراز می‌کند - به جمله انشائی یا خبری - مرحله ثبوت را به انگیزه‌ای که از ملاک و اراده برخاسته است.

و هذا الابراز قد يتعلق بالارادة مباشرة، كما اذا قال: «أريد منكم كذا»، و قد يتعلق بالاعتبار الكاشف عن الارادة، كما اذا قال: «لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً».

و این ابراز گاهی مستقیماً متعلق به اراده می‌شود. مثل اینکه بگوید: «از شما این را می‌خواهم». گاهی هم ابراز به اعتباری که

کاشف از اراده است، تعلق می‌گیرد، چنان که مولا بفرماید: «کسی که راه به حج دارد بر اوست که حج به جا بیاورد».

و اذا تم هذا الابراز من المولى اصبح من حقه^۵ على العبد قضاء لحق مولوته^۱ الاتيان^۲ بالفعل

^۱ . آل عمران، آیه ۹۷.

^۲ . «بعد اکتمال»: متعلق به «تبدأ» است.

^۳ . مرحلة الثبوت: مفعول «یبرز» است.

^۴ . «بدافع» متعلق به «یبرز» است.

^۵ . «من حقه» خبر «اصبح» است.

به محض اینکه مرحله اثبات به پایان رسید و عبد متوجه مراد مولا شد، اینجاست که بر عبد واجب است برای اداء حق مولا، خواسته او را اتیان کند و مولا را اطاعت بنماید.

و انتزع العقل عن ابراز المولى لارادته الصادر منه بقصد التوصل الى مراده^۳ عناوین^۴ متعدده من قبيل البعث و التحريك و نحوهما.

عقل از ابراز اراده، توسط مولا که از وی به قصد رسیدن به مرادش صادر شده، عناوین متعددی را انتزاع می‌کند، از قبیل بعث و تحریک و امثال این‌ها.

یک نکته درباره بعث و تحریک

گاهی اوقات واژه‌هایی از قبیل بعث و تحریک و ارسال را می‌شنویم؛ اما این واژه‌ها از کجا بدست آمده‌اند؟ مولا سه مرحله ثبوتی و یک مرحله اثباتی را پشت سر گذاشت. مثلاً در نماز مصلحت شدید دید و اراده شدید به نماز یافت و بالاخره وجوب را برای نماز جعل کرده و از وجوب نماز پرده برداشت.

کدام یک از این مراحل بعث است و کدام تحریک و ارسال؟ این چنین واژه‌هایی حاکی از عناوینی هستند که عقل آنها را از بیان اراده، توسط مولا، انتزاع می‌کند. وقتی که عقل می‌بیند مولا نسبت به صدور فعل از مکلف ابراز شوق می‌کند، از این ابراز شوق مولا، بعث را انتزاع می‌کند و بر همین اساس می‌گوید: «بعث المولى عبده الى الصلاة». ارسل المولى عبده الى الصلاة»، «حرک المولى عبده الى الصلاة».

اینها چند عنوان انتزاعی هستند که منشأ انتزاع آن‌ها بیان اراده مولا است.

نکته

ابراز اراده گاه به قصد وصول به مراد است و گاه صرفاً برای بیان وجود مبادی یک فعل است. این که مولا یک فعل را مراد خود معرفی می‌کند، گاه قصدش این است که به این فعل توصل کند و از مکلف صدور این فعل را ببیند. گاهی هم قصد او این است که صرفاً وجود مبادی یعنی ملاک و اراده را در این فعل اعلام کند، بدون این که قصد جدی برای اتیان این فعل توسط مکلف داشته باشد.

Sco ۱: ۱۴:۰۴

مبادی حکم (ملاک و اراده)

عنوان مبادی حکم که در عنوان این بحث آمده است، در بسیاری از موارد، به خصوص ملاک و اراده صدق می‌کند. فرض بر این گذارده شده است که حکم، چیزی جز اعتبار و جعل نیست. مبادی و ریشه‌های حکم عبارت است از ملاک و اراده؛ چون تا ملاک و اراده نباشد، اساساً اعتبار، روح و حقیقت نخواهد داشت.

^۱. «قضاء لحق مولویته» مفعول لاجله «اصبح» می‌باشد.

^۲. «الاتیان» فاعل «اصبح» است.

^۳. ضمیر «مراده» به مولا برمی‌گردد.

^۴. «عناوین» مفعول «انتزع» می‌باشد.

موضوع حکم عقل به وجوب امتثال عبارت است از وجود ملاک در فعل و ابراز اراده این فعل توسط مولا. اگر مولا این دو مرحله را در نفس خود طی نمود، یعنی درک وجود مصلحت در فعلی نمود و نسبت به صدور آن اراده کرده، شوق ورزید، اینجاست که عقل به اتیان این فعل توسط مکلف حکم می‌کند، گرچه اعتباری صورت نگیرد. همان طور که در قبل بیان شد، عنصر اعتبار ضروری نیست؛ اما در تحلیلی که اصولیان دارند اعتبار را به منزله خود حکم می‌گیرند و ملاک و اراده را به منزله ریشه‌ها و مبادی این حکم قلمداد می‌کنند.

تطبیق

و كثيراً ما يطلق على الملاك و الارادة - و هما العنصران اللذان في مرحلة الثبوت - اسم «مبادی الحكم»، و ذلك بافتراض ان الحكم نفسه هو العنصر الثالث من مرحلة الثبوت - أي الاعتبار - و الملاک و الارادة مبادی له بسیار بر اراده و ملاک - که هر دو، دو عنصر لازم در مرحله ثبوت هستند - اسم «مبادی حکم» اطلاق می‌شود. با این فرض که خود این حکم عبارت است از عنصر سوم از مرحله ثبوت یعنی اعتبار، و ملاک و اراده مبادی این حکم محسوب می‌شوند. و ان كان روح الحكم و حقیقته - التي^۱ بها يقع^۲ موضوعاً لحکم العقل بوجوب الامتثال - هي^۳ نفس الملاک و الارادة اذا تصدى المولى لابرازهما بقصد التوصل الى مراده سواء أنشأ اعتباراً أو لا.

اگرچه روح و حقیقت حکم - که به واسطه این حقیقت، حکم، موضوع حکم عقل به وجوب امتثال، واقع می‌شود - آنچه که روح و حقیقت حکم است خود ملاک و اراده است، اگر مولا ملاک و اراده را به قصد رسیدن به مرادش ابراز کند، خواه اعتباری را انشا کند یا اساساً اعتباری نداشته باشد.

Sco ۲: ۱۹:۵۸

مبادی در دیگر احکام تکلیفی

اشاره شد که میان احکام تکلیفی و مبادی آن‌ها تناسب کاملی وجود دارد. وجوب و حرمت مبادی خاص خود را دارند. مبادی استحباب خاص خود آن است و با وجوب متفاوت است. همین طور کراهت و اباحه نیز در مبادی وضعیّت خاص خود را دارند. مبادی در وجوب، مصلحت شدید است که به تبع درک این مصلحت اراده شدیدی در نفس مولا شکل می‌گیرد و همین به اعتبار وجوب بر فعل می‌انجامد.

اگر این مصلحت به آن شدت نبود و خفیف بود، موجب جعل استحباب بر فعل می‌شد و اگر در فعل به جای مصلحت، مفسده بود، در نفس مولا نسبت به فعل، بغض شکل می‌گیرد و بر آن حرمت یا کراهت می‌نهد. لکن این حرمت یا کراهت به شدت یا خفت مفسده بستگی دارد.

در لسان برخی از اصولیان، بعضی از این چهار حکم به «احکام اقتضایی» تعبیر می‌شود. این عده معتقدند این مبادی مقتضی عملی هستند، حال یا اقتضاء در حد الزام، مثل وجوب یا حرمت، یا اقتضاء کمتر از الزام، مثل استحباب و کراهت. اما در مقابل این اقتضاء از تعبیر دیگری استفاده می‌کنند تحت عنوان «تخیر» که مربوط به اباحه می‌شود.

۱. «التي» صفت روح و حقیقت است.

۲. ضمیر در «يقع» به حکم بر می‌گردد.

۳. «هي» خبر «كان» است.

اقسام اباحه

خود اباحه بر دو قسم است:

۱. اباحه بالمعنی الاعمّ

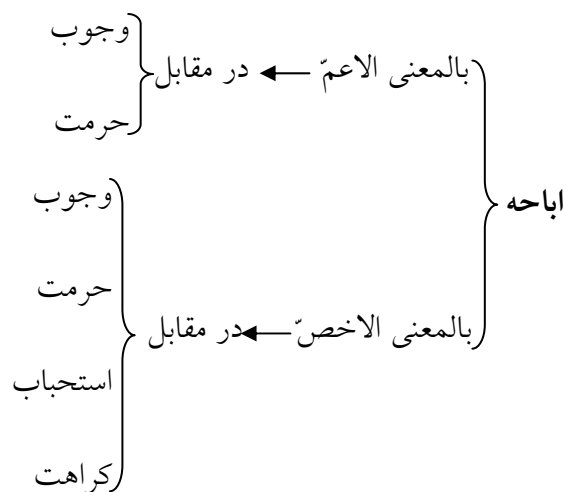
۲. اباحه بالمعنی الاخصّ

«اباحه بالمعنی الاخصّ» همان قسم پنجم احکام تکلیفی است. یعنی این که هیچ کدام از دو طرف یک فعل، انجام یا عدم انجام آن، نزد مولا رجحان نداشته باشد. به عبارت دیگر، اباحه بالمعنی الاخصّ حکمی تکلیفی است که غیر از وجوب و حرمت و استصحاب و کراهت است.

«اباحه بالمعنی الاعمّ» اصطلاح دیگری است و همان گونه که از لفظش پیدا است، اعمّ از اباحه بالمعنی الاخصّ است و شامل سه قسم از احکام تکلیفی یعنی استصحاب و کراهت و اباحه بالمعنی الاخصّ می‌شود.

بر همین اساس نافله صبح هر چند مستحب است؛ اما مباح بالمعنی الاعمّ محسوب می‌شود. خوردن گوشت حمار هر چند مکروه است؛ اما مباح بالمعنی الاعمّ است. نوشیدن آب، مباح بالمعنی الاخصّ است و می‌توان به آن اباحه بالمعنی الاعمّ را هم اطلاق کرد.

بنابراین اباحه بالمعنی الاعمّ در مقابل «الزام» است. هر حکم تکلیفی غیرالزامی، اباحه بالمعنی الاعمّ محسوب می‌شود. پس اباحه بالمعنی الاخصّ در مقابل چهار حکم تکلیفی وجوب و حرمت و استصحاب و کراهت است و اباحه بالمعنی الاعمّ در مقابل دو حکم تکلیفی وجوب و حرمت است.



تطبيق

و لكل واحد من الاحكام التكليفية الخمسة مبادئ تتفق مع طبيعته، فمبادئ الوجوب هي الارادة الشديدة، و من ورائها المصلحة البالغة درجة عالية^۱ تأبى^۲ عن الترخيص في المخالفة.

برای هر کدام از احکام تکلیفی پنج گانه مبادی است که موافق با طبیعت آن حکم است. مبادی وجوب، اراده شدید است و از پشت این اراده، مصلحت به اندازه‌ای به درجه بالا رسیده است که از ترخیص در مخالفت ابا می‌کند.

و مبادئ الحرمة هي المبعوضة الشديدة و من ورائها المفسدة البالغة الى الدرجة نفسها..

و مبادی حرمت مبعوضیّت شدید است و از پشت این مبعوضیّت، مفسده‌ای است که به درجه‌ای بلوغ یافته که از ترخیص در مخالفت ابا می‌کند (باز می‌دارد).

و الاستحباب و الكراهة يتولدان عن مبادئ من نفس النوع، و لكنها اضعف درجة بنحو يسمح المولى معها بترك المستحب و بارتكاب المكروه

استحباب و کراهت هم از مبادی از همان نوع‌هایی (که بالا بیان داشتیم) به وجود می‌آیند. لکن این مبادی (در استحباب و کراهت) به درجه‌ای ضعیف‌تر ثابت است، به گونه‌ای که مولا اجازه می‌دهد تا مکلف ترک مستحب کرده و یا مرتکب مکروه شود.

و اما الاباحة فهي بمعنيين، أحدهما: الاباحة بالمعنى الاخصّ التي تعتبر نوعاً خامساً من الاحكام التكليفية و هي تعبر عن مساواة الفعل و الترك في نظر المولى.

و اما اباحه به دو معناست: یکی از این دو اباحه بالمعنى الاخصّ است که نوع پنجم از احکام تکلیفی محسوب می‌شود و این تساوی فعل و ترک را در نظر مولا، بیان می‌کند.

و الاخر: الاباحة بالمعنى الاعمّ، و قد يطلق عليها اسم الترخيص في مقابل الوجوب و الحرمة فتشمل المستحبات و المكروهات مضافاً الى المباحات بالمعنى الاخصّ لاشتراكها جميعاً في عدم الالتزام.

و دیگری اباحه بالمعنى الاعمّ است که بر آن اسم ترخیص هم اطلاق می‌کنند و در مقابل وجوب و حرمت است. شامل مستحبات و مکروهات می‌شود. علاوه بر این که شامل مباحات بالمعنى الاخصّ هم می‌شود؛ چراکه این مستحبات و مکروهات همه از جهت عدم الزام مشترکند.

Sco ۳: ۳۰:۲۶

اباحه اقتضائی و لا اقتضائی

اباحه از جهتی دیگر به اباحه اقتضایی و لا اقتضایی تقسیم می‌شود. گاه فعل مباح از هرگونه ملاکی که مکلف را به سمت الزام بخواند، تهی و عاری است؛ نه ملاکی دارد که او را ملزم به فعل کند و نه ملاکی دارد که او را ملزم به ترک کند؛

۱. «عالية» صفت اول «درجة» است.

۲. «تأبى» صفت دوم «درجة» است.

مصلحت شدید و مفسده شدید ندارد. مولا به واسطه آن که هیچ گونه ملاکی در این فعل نبود، حکم به اباحه نموده است. اصطلاحاً به این اباحه «اباحه لا اقتضائی» گفته می‌شود.

گاهی هم خود فعل مباح دارای ملاک و ملاک آن اطلاق عنان است. یعنی مصلحت این باشد که مکلف مطلق العنان و آزاد باشد. در بسیاری از موارد، ملاک، همین آزادی مکلف در مقام عمل است و مقتضی این است که هیچ گونه الزامی بر روی این فعل نرود. این نوع از اباحه را «اباحه اقتضایی» گویند.

مثال: گاهی مادر نسبت به فعلی که از فرزندش سر می‌زند، کاملاً بی‌تفاوت است. برای او مهم نیست که فرزند او راه برود یا بنشیند. هیچ گونه ملاکی در راه رفتن این فرزند از دید مادر وجود ندارد؛ چراکه ملاکی وجود ندارد. و این از آن جهت است که بر راه رفتن یا راه نرفتن او هیچ مصلحتی مترتب نیست.

و گاهی مادر فرزند خود را آزاد می‌گذارد، نه از سر این که هیچ ملاکی در این فعل نیست، بلکه برعکس این فعل به گونه‌ای است که اقتضای آزادی کودک را داشته، مقتضی آن است که کودک آزادانه عمل کند. مثل آنجا که مادر می‌خواهد خلاقیت فرزند خود را بسنجد. اینجاست که او را در مقام عمل باید آزاد بگذارد. این اباحه از سر بی‌ملاکی نیست، بلکه خود همین آزادی ملاکی است که منجر به اباحه فعل برای کودک شده است.

تطبیق

فالاباحه قد تنشأ عن خلو الفعل المباح من ای ملاک يدعو الی الالزام فعلاً او ترکاً،

اباحه گاهی از خالی بودن فعل مباح از هرگونه ملاکی که منجر به الزام شود، چه الزام به فعل و چه الزام به ترک، نشأت می‌گیرد.

و قد تنشأ عن وجود ملاک فی ان یکون المكلف مطلق العنان، و ملاکها علی الاول لا اقتضائی و علی الثانی اقتضائی.

و گاهی از وجود ملاک سرچشمه می‌گیرد (و آن ملاک) این است که مکلف مطلق العنان باشد. ملاک این اباحه بنابر اول لاقضایی و بنابر دوّم اقتضایی است.

نکته ها

یک. ظاهر کتاب آن است که لاقضایی و اقتضایی صفت خود ملاک هستند، نه صفت حکم. اما حقیقت امر همان گونه که از تعبیر خود مصنف در برخی از موارد دیگر استفاده می‌شود این است که اقتضایی و لاقضایی را برای خود حکم به کار می‌برند، نه ملاکی که پشتوانه حکم است.

دو. وقتی می‌گوییم اباحه اقتضایی است بدین معنا است که اباحه، مقتضی دارد. مقتضی داشتن به معنای ملاک داشتن است. و ملاک در اباحه اقتضایی مقتضی اباحه است؛ برخلاف اباحه لاقضایی که از سر بی‌ملاکی و به دلیل فقدان هرگونه مقتضی الزام، مباح شده است.

سه. از تعبیری که مصنف در این چند سطر به کار برده است، آشکار می‌شود که مراد ایشان از اباحه‌ای که منشأ دو قسم اقتضایی و لاقضایی است، اباحه بالمعنی الاعم است؛ چون این اباحه را در مقابل الزام عنوان می‌کند و تنها اباحه بالمعنی الاعم است که در مقابل الزام است، نه اباحه بالمعنی الاخص.

Sco ۴: ۳۸:۲۴

۱. مرحله اثبات به معنای ابراز و بیان می‌باشد. در این مرحله شارع از مرحله ثبوت پرده برمی‌دارد.
۲. ابراز مولا گاهی مستقیماً به اراده متعلق می‌شود و گاهی به اعتباری که کاشف از اراده است، تعلق می‌گیرد.
۳. عناوینی چون بعث، تحریک و ارسال، مفاهیم انتزاعی می‌باشند که از بیان اراده مولا انتزاع می‌شوند.
۴. ابراز اراده گاه به قصد وصول به مراد و گاه صرفاً برای بیان وجود مبادی در یک فعل است.
۵. مبادی حکم عبارتند از ملاک و اراده.
۶. مبادی هر کدام از احکام تکلیفی، خاص خود آن‌ها است.
۷. اباحه بر دو قسم است:
- الف) اباحه بالمعنی الاعمّ که در مقابل دو حکم وجوب و حرمت است.
- ب) اباحه بالمعنی الاخصّ که در مقابل چهار حکم وجوب و حرمت و استحباب و کراهت است.
۸. اباحه به دو بخش دیگر نیز تقسیم می‌شود:
- الف) اباحه اقتضایی که دارای مقتضی است.
- ب) اباحه لا اقتضایی که از سر بی‌ملاکی است.